



اخلاق: مبلغان و خطر غرور

پدیدآورده (ها) : کیانی، منصور

فقه و اصول :: مبلغان :: اردیبهشت - خرداد 1392 - شماره 165

از 57 تا 66

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1007472>

دانلود شده توسط : کافی نت تخصصی نور

تاریخ دانلود : 19/05/1395

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir



منصور کیانی

نراقی در معراج السعادة بیان رسا و مستوفاتی در باب غرور دارد، ضمن اینکه غرور را منشأ اکثر آفات و شرور دانسته آن را مخصوص یک ظایفه نمی‌داند، بلکه معتقد است طوائف بسیاری از کفره فجره گرفته تا عبّاد و زهاد و اهل علم و ریاضات دچار غرور می‌شوند. او همه را منحصر در هشت طائفه نموده و می‌گوید؛ طائفه نخست: کفارند و با وجودی که کفر بین الغی است، اما بیش‌تر کفار بوسیله اوهام مغرور شدند. طائفه دوم: اهل فسق و فجورند که معاصی و شهوات آنان را فریب داده است. طائفه سوم: اهل علمند با وجودی که علم نور است، ولی آنان از ظلمات خارج نمی‌شوند. طائفه چهارم: واعظانند، طائفه پنجم: اهل عبادتند، طائفه ششم، اهل تصوفند که مغرورین ایشان از همه طوائف بیش‌تر است، طائفه هفتم، سلاطین حاکمانند و طائفه هشتم اغیا و مال دارند.

در این مقاله، آنچه مد نظر ماست همان طائفه چهارم است که برخی واعظان و منبریا و مداحان اهل رسانه هستند.

در این مقاله ما نمونه‌هایی از مبلغان و سخنورانی که به علم و فن خود مغرور گشته و بعضاً تیشه به ریشه خود و دین مبین اسلام زده‌اند، اشاره می‌کنیم؛ ولی پیش از ورود به مصادیق، چند جمله از کلام مرحوم نراقی را می‌آوریم.

«گروهی از احوال نفس و صفات آن از خوف و و رجاء و توکل و رضا و صبر و شکر و غیره، اینها سخن می‌گویند و

چنان پندارند که به گفتن اینها و خواندن خلق به اینها خود نیز متّصف به اینها می‌گردد و حال آنکه در آن صفات از پایه ادنای عامی ترقی نموده است. ... گروهی دیگر خود را مشغول قصه خوانی و نقلی ساخته و گزاف و طعاعاتی چند پرداخته سعی در تحصیل قصه‌های غریبه و احادیث عجیبه می‌نماید و همیشه طالب آنند که مستمعان صداها به گریه بلند کنند و صیحه‌ها بکشند و بر سر و صورت خود بزنند و از انواع این امور لذت می‌برند و بسی باشد که احادیث کاذبه جعل کنند و قصه‌های دروغ بر هم بافند از برای رقت عوام، شکی نیست که امثال این اشخاص شیاطین‌اند و خود گمراه و مرده‌ای را نیز گمراه می‌کنند.^۱

توانمندیهای مبلغ

پاره‌ای از نعمتهای خدادادی مانند جمال، زیبایی اندام، حسب و نسب فخر آور و... غرور انگیزند؛ با آنکه صاحبان آنها هیچ نقشی در بوجود آوردن این نعمتها نداشته‌اند. فضائل اخلاقی و محاسن هنری که به سبب تمرین یا تحصیل پدید می‌آید نیز غرور انگیز است و دانشمندان،

هنرمندان و... بیش‌تر در معرض این آفت اخلاقی‌اند. ساحت بیان و سخنوری هم میدانی عجیب لغزنده است؛ به گونه‌ای که رسول مکرم اسلام ﷺ در بزرگی و خطر کلام و سخنوری می‌فرمایند: «إِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لَسِحْرًا»^۲. اینکه پیامبر اعظم ﷺ اثر برخی سخنوریها را مثل سحر و جادو دانستند، می‌تواند در مدح و ستایش سخن باشد؛ چنان‌که می‌تواند در ذمّ و نکوهش سخنوری باشد. سحر هم دو وجه دارد: وجهی قابل ستایش که گاهی استعمال و تعلیم سحر و جادو را واجب می‌کند؛ مثل زمانی که بخوایم سحر ساحران را ابطال کنیم و گاهی حرام است و وجه مذمومی دارد و آن جایی است که برای ایذاء و مزاحمت به کار می‌رود. کلام سحرگونه نیز همین‌گونه است تا بیان سحرآمیز در کجا به کار آید و زبان جادویی در کام چه کسی باشد.

با نگاهی اجمالی به تاریخ اسلام در می‌یابیم که مدعیان پیامبری و مؤسسان نحله‌ها و شعبه‌های مذهبی و انحرافی، همه یا قریب به اتفاقشان از میان سخنوران، خطیبان و شاعران برآمده‌اند. از عبدالکریم بن ابی العوجاء - که مروّج و مؤسس

۲. من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، نشر جامعه مدرسین، قم، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ق، ج ۴، ص ۳۸۰.

۱. معراج السعادة، احمد بن محمد مهدی نراقی، نشر دهقان، تهران، ۱۳۷۳ ش، ص ۴۷۸.

را امداد و تأیید می‌کند تا زمانی که ما را با زبانت یاری می‌کند.» تاریخ اسلام، گواه صدق این روایت است؛ حسان، مبلّغی بوده که هر جا تاریخ، به شرح و بسط نیازی داشته یا شاهد صادقی می‌طلبیده است، با زبان گویا و اشعار زیبا، حقایق را بانگ زده است. کدام مبلّغ زمان شناس می‌تواند در حساس‌ترین برهه تاریخ، یعنی روز اکمال دین و اتمام نعمت، برخیزد و با بلیغ‌ترین وجهی بگوید که مولا به معنای امام و هدایت‌کننده است، نه چیز دیگری؛ ملاحظه فرمایید که چه زیبا تبلیغ می‌کند؛ به این صورت که در مقابل جمعیت به رسول خدا ﷺ می‌گوید: اجازه فرما برای علی شعری بگویم.

یا به حضيض ذلت کشاند. مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم حضرت اجازة می‌دهد و حسان می‌گوید:

يُمَادِيَهُمْ يَوْمَ الْغَدِيرِ نَبِيُّهُمْ
بِخُمْ وَأَكْرَمٍ بِالنَّبِيِّ مُنَادِيًا
فَقَالَ لَهُ قُمْ يَا عَلِيُّ فَإِنِّي
رَضِيْتُكَ مِنْ بَعْدِي إِمَامًا وَهَادِيًا
هُنَاكَ دَعَا اللَّهُمَّ وَالِ وَلِيَّهُ
وَ كُنْ لِلذِّي عَادَى عَلِيًّا مُعَادِيًا^۲

یعنی پیامبر در روز غدیر ندا داد و فرمود: ای علی! برخیز که رضایت دارم

زنادقه در اسلام است - تا عبدالکریم سروش - که مدعی است باید جلد دوم قرآن را نوشت - همگی از فنّ خطابه و سخنوری سود جسته و می‌جویند. از ابن مقفّع، منتبّی، و ابوالعلا معری تا احمد کسروی، ابراهیم پورداوود و سروش، همگی شاعر یا خطیب یا نویسنده‌ای توانیند. آشکار است که حربه سخنوری، تیز و برنده است. خصوصاً اگر به مبادی تقدّسی هم متصل بشود. کار خطیب چیره‌دست و سخنران یا دانشمند بلیغ اگر به زینت دین و مذهب آراسته شود، به راستی اعجاب‌آور و غرور برانگیز است. این مهارتها چون شمشیری برنده است که می‌تواند او و جامعه را به اوج عزت رساند یا به حضيض ذلت کشاند.

آیا نمونه‌ای از یک مبلّغ موفق می‌شناسید که دو نقش در تاریخ ایفا کند و در هر دو نقش، ممتاز باشد؟ حسان بن ثابت بزرگ‌ترین مبلّغ دینی است که به نص روایات، تبلیغ او به تأیید روح القدس و جبرئیل رسیده است؛ چنان‌که پیامبر بزرگ اسلام ﷺ می‌فرماید: «لَا تَزَالُ يَا حَسَّانُ مُؤَيَّدًا بِرُوحِ الْقُدُسِ مَا نَصَرْتَنَا بِلِسَانِكَ»^۱ ای حسان پیوسته جبرئیل، تو

۱. بحار الانوار، مجلسی، انتشارات اسلامیة، تهران، بی‌تا، ج ۳۷، ص ۱۶۷.
۲. بحار الانوار، ج ۱۱۲، ص ۱۱۳

مسلمانان به فدای توباد، ای بهترین
رکوع کننده!

هر محقق دقیق و مورخ خبیری،
هنگامی که حسان آیه: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ
رَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ
الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ
رَاكِعُونَ﴾^۱ را تفسیر می کند درک می کند
که گویاترین و متقن ترین سندی که بر
ولایت امام علی علیه السلام دلالت دارد از حسان
بن ثابت است. آری بزرگی کار وی، علاوه
بر زیبایی اشعارش، به هنگام بودن آنها
است. او در واقعه خیبر، خندق و دیگر
مواقع نیاز، به خوبی وارد شد و تبلیغ حق
را به سرانجام رسانید.

ریزش حسان

پایان این شاعر و مبلغ بزرگ چه
شد؟! صد افسوس که حسان بن ثابت بر
عهد ولایت امام علی علیه السلام ثابت نماند و در
روز بیعت با امام علی علیه السلام عثمانی شد. وی
نه تنها با حضرت امیر علیه السلام بیعت نکرد؛ بلکه
اشعاری بر زبان آورد که طی آن، عثمان را
عابدی مظلوم، خواند و خونش را از
حضرت امیر مطالبه کرد.

پس از من، تو امام و هدایت کننده امت
باشی. اینجا بود که پیامبر صلی الله علیه و آله دعا کرد و
فرمود: خدایا هر کسی علی را دوست
بدارد او را دوست بدار و هر کسی او را
دشمن داشته، دشمن بدار.

حسان بن ثابت دقیقاً در جایی پیام
خویش را ابلاغ کرد که تاریخ، سخت بدان
نیازمند بود. وی به این اکفا نکرد و در
موقعیتی حساس، پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام
و ولایت او را تأیید کرد. همچنین هنگام
نزول آیه ولایت و ابلاغ آن از جانب
پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله حسان، شعری را در
این باره انشاء کرد که در تاریخ ماندگار
شد:

أَبَا حَسَنٍ تَفْدِيكَ نَفْسِي وَ مُهْجَتِي
وَ كُلُّ بَطِيءٍ فِي الْهُدَى وَ مَسَارِعِ
فَأَنْتَ الَّذِي أُعْطِيتَ إِذْ كُنْتَ رَاكِعاً
فَدَتْكَ نَفْسُ الْقَوْمِ يَا خَيْرَ رَاكِعٍ^۱

یعنی: ای ابا حسن! جان و دلم به
فدایت و جان هر مسلمان تازه وارد و
قدیمی فدایت باد! تو کسی هستی که در
رکوع، عطا و بخشش کردی. جان

۱. بشارة المصطفى لشبيعة المرتضى، قیومی اصفهانی،
جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۳۷۸ ش،
ص ۲۶۷.

شاعر توانا و مبلّغ موفق در جریان فتنه قتل عثمان، خود را باخت.

این گونه لغزشها نظایر بسیاری دارد؛ مثلاً در فتنه مشروطیت برخی روحانیان، غفلت کردند و چنان خود را باختند که گویا دوره اسلامی بسر آمده است. اگر نیم‌نگاهی به صحنه‌های تاریخی دوره مشروطیت بیندازید خواهید یافت که چند تن از واعظان و خطیبان نامدار آن دوران، مردم را از شریعت می‌ماندند و به سوی فرنگ سوق می‌دادند.

سید جمال‌الدین واعظ‌اصفهانی از همین گروه است که عاقبت، جان خود را نیز بر سر مشروطه غیر مشروعه گذاشت.^۲

او در مسجد و بر بالای منبر می‌گفت: مردم از قرآن چه می‌فهمند؛ مردم باید رمان بخوانند که بفهمند اروپا به کجا رسیده است. او افکارش را در اوج جنبش آزادیخواهانه مردم، در روزنامه‌ای به نام «الجمال» منتشر می‌کرد. این فرد، افکار این انجمنهای سرّی (فراماسون) را روی منبر بیان می‌کند و می‌گوید: «بعد از حکم‌ای

غرور سخنوری، سراغ این سخن‌سرای بزرگ آمد و چنان او را زمین‌کوب کرد که قطب عالم امکان، شکایت او را به محضر خدای تعالی برد و در روز نخست خلافت، او را در کنار پسر عمر بن خطاب و سعد ابی وقاص قرار داد و از ظلم آنان به خدا شکوه کرد: «وَ اِیْمُ اللهُ لَأَنْصِفَنَّ لِلْخَصْمِ وَ لَأَنْصِفَنَّ لِلْمَظْلُومِ وَ قَدْ بَلَغَنِي عَنْ سَعْدِ وَ ابْنِ مَسْلَمَةَ وَ أُسَامَةَ وَ عَبْدِ اللهِ وَ حَسَّانِ بْنِ ثَابِتِ أُمُورٌ كَرِهْتُهَا وَ الْحَقُّ بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ» سوگند به خدا حق را از دشمن می‌گیرم و حق مظلوم را می‌پردازم. از سعد و ابن مسلمه و عبدالله عمر و حسّان گزارش‌های نامطلوبی دریافت کرده‌ام که خدا بین من و ایشان حاکم باشد.

غرور کسی که، به جبرئیل امین مؤید بود، وی را در کنار عبدالله عمر و سعد بن ابی وقاص قرار داد.

در آموزه‌های عبرت‌انگیز برای هر اندیشمندی این است که می‌بیند در هنگامه‌های فتنه‌انگیز پای برخی از منادیان دینی می‌لغزد. همین جناب حسّان بن ثابت

۲. او پدر محمدعلی جمال‌زاده نویسنده سکولار است که در ادبیات فارسی و داستان‌نویسی شهرت دارد.

۱. بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۳۳.

هند، اهل اروپا و فرنگستان از آنجایی که همه چیز را به درجه کمال رساندند، در این قسم کتب و تألیفات زیادی دارند من دیگر نمی دانم این اروپاییان کارشان بالاتر از اینها هم هست یا خیر؟ مثلاً ما خیال می کردیم تلگراف، فوق علوم است که انسان اینجا دست بزند و پاریس، صدای او شنیده شود. بعد دیدیم که بالاتر از آن هم هست تلفن که اینجا حرف می زنی و عین حرف تو در قزوین مثلاً شنیده می شود. بعد دیدیم خیر بالاتر از این هم هست، تلگراف بی سیم، که از اینجا تو حرف می زنی، لندن معلوم می شود. نه سیمی در کار است، نه ستونی نه مرغی می پرد، نه بادی می آید، ایها الناس! اینها از کجا می آیند؟ من می دانم از علم، علم، علم، و آن در مملکت ما نیست، نیست، نیست، اما یک علم در مملکت ما ترقی دارد، می دانید آن علم چیست؟ علم حرامزادگی!^۱

فراتر نهاده، آشکارا می گفت: «اصول دین، مساوات، مشاورت، عدالت و ترقیات است.» جمال الدین واعظ چنان روی از دین برتافته و در ترویج بی دینی توسن می راند که شیخ شهید فضل الله نوری، او را «جمال زندیق» می گفت و احمد کسروی درباره او می گفت: «سید جمال واعظ علی رغم رخت و لباس آخوندی، به دین اسلام و مؤسس آن هیچ اعتقادی نداشت.»^۲

غرض از بیان اینها مرور تاریخ نیست؛ بلکه توشه بر گرفتن و از خیره سری دست برداشتن است. راستی واعظ اصفهانی از ابتدا با نیت و غرض آلوده در کسوت روحانیت درآمده بود؟ خیر؛ بلکه آنچه او را مغرور کرد، تشویق و ترغیب چاپلوسان بود.

اگر جمال الدین واعظ اندکی فراغت فکری پیدا می کرد می دانست نهی و تحذیر جناب شیخ فضل الله و دیگر دوستان روحانی اش از صداقت و آگاهی است و تحریک و تشویق غربگرایان از باب دشمنی است نه از دوست داشتن. چه زیبا امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: «صَدِيقٌ

او پیوسته مسلمانان را تحقیر و استعمارگران را تعظیم و مردم را به رمان خواندن دعوت می کرد. او پا را از این

۱. تاریخ تحولات سیاسی ایران، موسی نجفی، موسی فقیه حقانی، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر، سال ۱۳۸۴، چاپ چهارم، ص ۳۶۴.

۲. همان، ص ۳۶۳.

تَهُنُّوا وَلَا تَخْرُتُوا وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ^۲ «خود را مبازید و اندوهگین نباشید که شما والا و برترید اگر از مؤمنانید.» با این حال، به هیچ فرد و گروهی برگه برائت از آتش و جهنم و تضمین بهشت را نداده است؛ حتی به پیشوایان معصوم می‌فرماید: ﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَاٍ مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرَى مَا يُفَعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ﴾^۳ «ای پیامبر! بگو من بدعتی در پیامبری نیستم و نمی‌دانم با من و شما چه خواهند کرد.»

وقتی خدای تعالی به پیامبر بزرگ اسلام ﷺ که پیام آور اسلام است تضمین نمی‌دهد، چرا ما خود را دارای ضمانت بدانیم و مغرور شویم؟!

غرور و خودفریبی هم علت و سبب دارد. سبب غرور منبری و خطیب چیست؟ اگر منبری با یک چشم به روایت و آموزه‌های دینی بنگرد، هرگز تمام حقیقت را نخواهد دید، و سراب را آب زلالی می‌پندارد و دائماً به آن دلخوش می‌کند و آسوده خواهد خوابید، شما به این روایت توجه کنید که چه بسا

مَنْ نَهَاكَ وَعَدُوُّكَ مَنْ أَعْرَاكَ؛ دوست تو کسی است که تو را نهی کرده است و دشمن تو کسی است که تو را به غرور می‌اندازد.»

این از کلیدهای اساسی در تبلیغ است. باید نویسنده و گوینده از احسنت و تشویق به وجد و غرور نیفتد و از انتقاد و ایراد دلگیر نشود که بسیاری از لغزشهای ما را منتقدان ناصح می‌بینند؛ در حالی که ما غافلیم.

نداشتن بصیرت سیاسی و تکیه بر تبلیغات کفار و منافقان و فریب‌خوردگان زمینه ریزش و لغزش شاعران، خبرنگاران، هنرمندان، مبلغان و حتی عالمان دین را فراهم می‌آورد.

خطیب، مداح و مبلغی که می‌گوید من نوکر امام حسینم، یا آن روحانی که خویش را سرباز امام زمان (عج) می‌نامد یا فقیه‌ی که خود را خادم شریعت محمدی می‌داند باید بیش‌تر مواظب باشد که نفس و شیطان بر او مسلط نشود.

اسلام این پیروانش را بالا می‌برد و به قلّه عزّت می‌رساند و می‌فرماید: ﴿وَلَا

۲. آل عمران / ۱۳۹.

۳. احقاف / ۹.

۱. غرر الحکم و دررالکلم، عبد الواحد تمیمی آمری، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۶۶ ش، ح ۹۴۶۷.

و سوسه‌انگیز باشد.

از پیشوایان معصوم علیهم‌السلام نقل شده است: «مَنْ بَكَى أَوْ أَبْكَى غَيْرَهُ وَ لَوْ وَاحِدًا ضَمِنَّا لَهُ عَلَى اللَّهِ الْجَنَّةَ؛ کسی که [در مصیبت امام حسین علیه‌السلام] بگرید یا دیگران را بگریاند، گرچه یک نفر باشد برایش نزد خدا بهشت را ضمانت می‌کنیم.»

آیا یک منبری که سالها دلها را متوجه امام حسین علیه‌السلام نموده است حق دارد با این تضمین، خاطر جمع باشد؟! چرا نباشد؟! امام رضا علیه‌السلام به دَعْبَلِ خِزَاعِي آن مبلغ شهیر می‌فرماید: «يَا دِعْبَلُ مَنْ بَكَى عَلَى مُصَابِنَا وَ لَوْ وَاحِدًا كَانَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ ... دِعْبَلُ مَنْ بَكَى عَلَى مُصَابِ جَدِّي الْحُسَيْنِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ ...»^۲

این گونه روایات بسیارند و در عین اینکه حق و صحیح‌اند؛ اما تمام حقیقت نیستند. این گونه روایات مانند اطلاقات فقهی هستند که باید مخصّص آنها را یافت و تخصیص را هم باید همیشه یادآور شد

۱. مثیر الاحزان، ابن نماحلی، نشر مدرسه امام مهدی (عج)، قم، ۱۴۰۶ق، ج ۱۴، مقدمه، ص ۱۰.
 ۲. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، محدث نوری، موسسه آل البيت علیهم‌السلام، قم، ۱۴۰۸ق، ج ۱۰، ص ۳۸۶.

تا باعث فریب‌گوینده یا گمراهی شنونده نشود؛ مثلاً درباره همین موضوع در روایت معتبری آمده است که رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا؛^۳ در دل‌های مؤمنان از شهادت امام حسین علیه‌السلام حرارتی هست که هیچ‌گاه سرد نمی‌شود.»

همین حرارت در دل دعبل خزاعی هست که می‌گوید: من هفتاد سال، دار خود را بر دوش حمل می‌کردم. آن حرارت و ماسه آتشی که در قلب این مؤمن خدایی بود دهها سال، او را مبلغ اهل بیت علیهم‌السلام کرده بود. دعبل با سرودن اشعار و مراثی حماسی، نگذاشت مشعل عاشورا در میان هیاهوی تاریخ خاموش شود. دعبل با وجودی که می‌دانست گریه و گریاندن برای امام حسین علیه‌السلام ضامن بهشتی شدن و غفران است؛ اما آن حرارتی که از قتل امام حسین علیه‌السلام در دل او زبانه می‌کشید نمی‌گذاشت آرامش داشته باشد.

پس قید «مَنْ بَكَى أَوْ أَبْكَى فَلَهُ الْجَنَّةَ» همان حرارت و حماسه است که اگر ایجاد نشود گریستن و گریاندن هم مفید نیست. راستی اگر «بکی و ابکی»

۳. مستدرک الوسائل، محدث نوری، ج ۱۰، ص ۳۱۸.

بیت علیه السلام باشد و او را شفاعت نکرده گمراه رها کنند؟! آری، نمونه‌های بسیاری از منبریها و مداحان اهل بیت علیهم السلام وجود دارند که بعد از سالها تبلیغ اسلام، راه را کج کردند و علیه اهل بیت علیهم السلام شعار دادند. یکی از آنها «ابراهیم پور داوود» استاد دانشگاه تهران بود. او یکی از طلاب معروف گیلان و رشت بود که سالهای جوانی اش در مرثیه‌سرایی و سرودن اشعار عالی شهرت داشت. خانواده وی از اینکه نوحه‌ها و مداحیهای او در رشت و گیلان، دهان به دهان می‌چرخید، به خود می‌بالیدند؛ ولی او با سفر به تهران و سپس خارج از کشور، نه تنها همه گذشته خود را کنار گذارد؛ بلکه از مروّجان بسیار فعال زرتشتی‌گری و باستان‌گرایی صرف شد تا جایی که به یکی از عوامل اصلی ایجاد شبهات در اسلام تبدیل گشت.

مرحوم شهید آیت الله مطهری کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران را عمدتاً در پاسخ به شبهه پراکنی‌های او نگاشت. او از اینکه در ایام جوانی به درس حوزوی مخصوصاً ادبیات عرب مشغول بوده است به سختی افسوس می‌خورد و می‌نویسد: «بهترین وقت تحصیل من به رایگان از دست رفت و سالهای جوانی در سر هیچ

مطلق بود اول کسی که بر غربت و مظلومیت امام حسین علیه السلام گریه کرد، عمر سعد ملعون است؛ آنجا که امام حسین علیه السلام تنها در گودال بود حضرت زینب علیه السلام به شتاب آمد و به عمر سعد رو کرد و فرمود: «یابن سعد! أ یقتل ابو عبدالله و أنت تنظر؛

ای پسر سعد! ابا عبد الله را می‌کشند و تو نظاره می‌کنی؟!» مقاتل نوشته‌اند که عمر سعد گریه‌اش گرفت و روی خود را برگرداند و اشکهایش را پاک کرد. گریه یزید در حضور اهل بیت علیهم السلام و گریه مروان حکم در مدینه هنگام نوحه‌سرایی ام البنین در تواریخ بسیار آمده است.

هیچ بُعدی نیز ندارد و حقیقتاً برای غربت و مظلومیت امام حسین علیه السلام گریه کرده‌اند؛ اما گریه آنها از روی عواطف است و حماسه و حرارتی در قلب ایجاد نمی‌کند؛ چون واردات قلبی، گاهی، آن اندیشه و عقیده، ماندگار یا غیر ماندگار است؛ یک حال خوشی است که می‌آید و زود هم می‌رود. اشکالی ندارد که دشمنان هم گاهی از حالت رحمانی برخوردار باشند. به هر حال، مبلّغ، نه خود را فریب دهد، نه دیگران را.

آیا ممکن است کسی سالها خدمتکار و نوکر در خانه امام حسین علیه السلام و اهل

باخته شد. جامع المقدمات، الفیه ابن مالک، مغنی اللیب، مطول، ... اینها چه خویشاوندی با زبان بومی و مادری یک جوان ایرانی دارد؟!...»^۱

او دیوان شعری دارد که بسیار کوشیده است تا لغات و اسامی عربی در آن به کار نرود. وی اشعارش را که در وصف اهل بیت علیهم السلام و مرثیه امام حسین علیه السلام سروده بود سوزانده و در این باره گفته است: «چون اشعار رشت بیش‌تر در ماتم و سوگواری بود نخواستم که از قرائت آنها در این دیوان، دل کسی شکسته شود و سیل سرشک از دیدگان مردم جاری نموده واقعه طوفان نوح را تجدید کنم.»^۲

آری کسی که مراثی و مدایح او دهان به دهان می‌گشت و شور و حال انجمنها و مجالس عزاداری بود، به ترویج و تبلیغ زرتشتی روی آورد. آیا بکا، ابکاء و تبلیغ امثال پور داوود، حقیقی نبوده است؟ آری؛ ولی شور حسینی در دل او «حال» بود، نه «مقام». آیا امثال حسّان بن ثابت و پور داوود هیچ خدمتی به دین نکرده‌اند؟ آری؛ اتفاقاً دین از آنها بسیار منتفع شد؛ ولی

خود گوینده و مبلّغ، زیان برد و تمام اندوخته‌ها را حبط کرد. چگونه ممکن است کسی خود به دین اسلام ملتزم نباشد؛ ولی به آن خدمتی بکند؟ در پاسخ می‌گوییم: ای بسا فاسق و فاجری که به دین، خدمات فراوانی کرده است؛ چنان‌که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَيُؤَيِّدُ هَذَا الدِّينَ بِالرَّجُلِ الْفَاجِرِ»^۳ همانا خدای تعالی این دین را به وسیله مردی فاجر (عصیانگر) تأیید می‌کند. چرا این‌گونه نباشد در حالی که تمامی وجود، لشکر خداست: «وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ غَزِيْرًا حَكِيْمًا»؛ «برای خدا است لشکرهای آسمان و زمین و خداوند شکست‌ناپذیر و حکیم است.» پس هوشیار باشیم که مبدا خدمات فراوان ما به اسلام یکباره از دست برود و ما بی‌جهت مغرور و مشعوف باشیم.

۳. شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۴ ق، ج ۲، ص ۳۰۹.
۴. فتح / ۷.

۱. مجله یاد، بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی ایران، شماره ۱۲، ۱۳۶۷ ش، ص ۱۵۵.
۲. همان.